

# از ترامپ و یاران اش چه می توان آموخت؟

علیرضا بهتویی<sup>۱</sup>



<sup>۱</sup>استاد جامعه‌شناسی در دانشگاه سدرتورن سوئد

پایان سال ۲۰۲۰ میلادی، نخستین دوره‌ی ریاست جمهوری دونالد ترامپ به پایان می‌رسد. اگر چهار سال پیش کم‌تر کسی پیش‌بینی پیروزی او را داشت، امروز بسیاری خطر انتخاب مجدد او را جدی تلقی می‌کنند.

مطلبی که می‌خوانید تلاشی است برای توضیح به قدرت رسیدن ترامپ، با تأکید بر چگونگی شکل‌گیری استراتژی‌های «راست پوپولیستی» و راه‌کارهای پیشبرد این استراتژی به‌ویژه در عرصه‌ی رسانه‌های گروهی. ارزش بررسی این سیاست‌ها و تدبیرها، تنها به مرزهای ایالات متحده محدود نمی‌شود، بلکه به شناخت راه‌کارهای پوپولیسم راست در کشورهای دیگر هم کمک می‌کند.

\*\*\*

استیوارت هال در توضیح قدرت‌گیری مارگارت تاچر در سال‌های آغازین دهه‌ی هفتاد میلادی می‌نویسد: تصور عمومی بر آن است که با ظهور بحران اقتصادی، به‌طور خودکار، راه برای رشد نیروی چپ - که پشتیبان گروه‌های ضعیف‌تر جامعه و عدالت اجتماعی است - باز می‌شود. اما واقعیت آن است که سرانجام بحران و برآمد «لحظه‌ی پوپولیستی» مشروط به و در گرو نتیجه‌ی مبارزه و کشاکشی است که در عرصه سیاسی و ایدئولوژیک آن جامعه در جریان است. سیر حوادث نشان داد که پوپولیسم سلطه‌جوی تاچر با شعارهای «خانواده، وظیفه، سنت‌ها و بازار آزاد» توانست جذابیت «دولت رفاه» حزب کارگر را به چالش بکشد و پیروز از این نبرد بیرون بیاید.<sup>۱</sup>

یک «لحظه‌ی پوپولیستی» هنگامی به وجود می‌آید که تحت فشار تحولات سیاسی یا اقتصادی - اجتماعی، قدرت هژمونیک غالب در جامعه، زیر فشار خواست‌های

<sup>1</sup> Hall, Stuart (1988). *The hard road to renewal: Thatcherism and the crisis of the left*. Verso.

متفاوت شهروندان ناراضی، بی‌ثبات می‌شود. در چنین شرایطی، نهادهای موجود سیاسی در تلاش برای دفاع از نظم موجود، دیگر نمی‌توانند از وفاداری مردم بهره‌مند شوند. اگر بتوان در این لحظه نیروی اجتماعی با نام «مردم» را به وجود آورد، آنگاه این جبهه‌ی «مردمی» قادر به بازسازی آن ساختارهای اجتماعی هستند که ناعادلانه تصور می‌کنند. جابه‌جایی قدرت هژمونیک غالب، وقتی که مشروعیت خود را از دست داده، دیر یا زود صورت می‌گیرد. اما چنان که گفتیم، جانشین این قدرت هژمونیک می‌تواند گفتمان و سیاست‌های به‌کلی متفاوتی داشته باشد.

«پوپولیسم» آن استراتژی گفتمانی است که در این لحظات به کار می‌آید، تا مرزهای سیاسی جامعه را بازتعریف کند، جامعه را به دو اردوگاه تقسیم کند و خواستار بسیج «مردم» علیه «نخبگان قدرتمند» شود. آن وقت است که نیازهای پراکنده‌ی گروه‌های متفاوت اجتماعی با هم جمع می‌شوند و جبهه‌ی «مردم» در برابر «نخبگان»، «توده‌ها» در برابر «الیگارشی» قدرت شکل می‌گیرد. بار دیگر توجه کنید که هم پوپولیسم راست و هم پوپولیسم چپ ممکن است که از این «لحظه‌ی پوپولیستی» برای بسیج مردم ناراضی زیر شعارهای خودشان استفاده کنند.<sup>1</sup>

سؤال این است که: در امریکای بعد از بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸، با وجود نابرابری عمیق درآمدها، با سیاست محافظه‌کار، مذهبی، و جنگ‌افروزانه‌ی جورج بوش که با ناکامی افتضاح‌آمیزی مواجه شد و هزاران آمریکایی را به کام مرگ کشید، چه شد که دموکرات‌ها بعد از اوباما، بازی را به دونالد ترامپ به شدت محافظه‌کار و راست‌گرا و مظهر بی‌چون‌وچرای پوپولیسم راست باختند؟

مایکل والتزر، فیلسوف امریکایی، می‌گوید: «در طول چهار دهه‌ی گذشته، چپ‌ها و حزب دموکرات، سیاست‌های سوسیال‌دموکراتیک را کنار گذاشتند. احزاب وارث نیو دیل (New Deal) (سیاست‌های اجتماعی - اقتصادی مورد تأکید فرانکلین روزولت

<sup>1</sup> Mouffe, Chantal (2018). *For a left populism*. London: Verso.

که هدف آن احیای اقتصادی و اصلاحات اجتماعی بود، این سیاست را ترک کردند. اتحادیه‌های کارگران و کارمندان به شدت تضعیف شدند. حتی وقتی دموکرات‌ها روی کار بودند، تلاشی برای مقابله با سیاست‌های نولیبرالیستی صورت نگرفت. چرخ بر همان پاشنه‌ی قدیمی دوران جمهوری خواهان چرخید. قراردادهای تجارت بین‌المللی به زیان کارگران داخلی امضا شد و به از بین رفتن مشاغل آنها سرعت بخشید. گفته شد که اگر رشد اقتصادی را بر عدالت اجتماعی و باز توزیع درآمدها ترجیح دهیم، این رشد به همه کمک می‌کند. نتیجه اما پدیدار شدن یک گروه بزرگ اجتماعی با کارهای بی‌ثبات، موقتی، بی‌حمایت و کم‌مزد) یا پریکاریا (precariat) در بخش خدمات بود؛ طبقه‌ی کارگری به شدت آسیب‌پذیر، پراکنده و مشکل برای سازمان‌یابی، جای کارگران صنعتی متمرکز در واحدهای بزرگ را گرفت. خشمی که این گروه تازه‌ی مزدبگیران به همه‌ی نخبگان، به بالانشینان و سیاست‌مداران از هر رنگی داشتند، خوراک خوبی برای پوپولیسم راست بود. رهبران سیاسی در چهل سال گذشته، اجازه داده بودند که نابرابری اجتماعی به شکل وحشتناکی در ایالات متحده رشد کند. هیچ‌گاه در سال‌های پس از جنگ دوم، فاصله‌ی ابرثروتمندان و مردم عادی چنین گسترده و عمیق نبوده است. کاهش مالیات بر درآمد صاحبان ثروت و در نتیجه‌ی آن کاهش بودجه عمومی برای بهداشت، آموزش و حقوق بازنشسته‌ها نشانه‌ی بارز این شکاف عمیق است. نتیجه‌ی «جهانی‌شدن» اقتصاد، خشم و استیصال آن‌هایی بود که کار و مزایای‌شان را از دست داده بودند، موقعیت اجتماعی‌شان نزول کرده بود، شهرهاشان در خطر تخلیه و تعطیل بود.<sup>1</sup>

دموکرات‌های نوین (بیل کلینتون و باراک اوباما) هم همان سیاست‌های اقتصادی جمهوری خواهان محافظه‌کار (ریگان و بوش) را پیش بردند. توافقنامه‌ی تجارت آزاد آمریکای شمالی (نفتا)، حذف کنترل‌های دولت و مقررات‌زدایی از اقتصاد مالی،

<sup>1</sup> Walzer's speech "Authority and populism in the age of Trump", at the Stuart Hall Foundation, October 2019.

کاهش مالیات بر درآمد طبقات بالا، از جمله‌ی این سیاست‌ها بود. باراک اوباما که پس از بحران مالی ۲۰۰۸ قدرت را در دست داشت، در عمل قدمی در محدود کردن «وال استریت» و بازار آزاد بر نداشت، حتی وقتی اکثریت کنگره را هم با خود داشت. به بانک‌های آسیب‌دیده از بحران، بیش از مردمانی که خانه‌هاشان را از دست داده بودند، کمک کرد و پیشنهادی برای محدود کردن و اصلاح در سازوکارهای سرمایه‌ی مالی ارائه نداد.

وقتی دموکرات‌ها و سایر چپ‌ها مشکلات این گروه‌های بزرگ اجتماعی آسیب دیده را نادیده گرفتند و هم‌راستا با احزاب محافظه‌کار تن به یکه‌تازی سرمایه‌داری مالی دادند، مداخلات دولت و سیاست‌های توزیع مجدد آن را به نفع بازار آزاد محدود کردند، بسیاری از این مردمان فقیر شده، به‌ویژه کارگران سفید آمریکایی (که سطح زندگی‌شان نزول جدی کرده بود) به این نتیجه رسیدند که آن‌ها فراموش شده و در حاشیه قرار گرفته‌اند. این‌ها که یک زمانی، به دموکرات‌ها رأی می‌دادند، از آن‌ها روی برگرداندند. به‌ویژه که آخرین رییس‌جمهور دموکرات یک سیاه پوست بود. همین گروه بودند که پوپولیسم راست توانست بسیج‌شان کند. سیاست‌های هم‌گام با نولیبرالیسم دموکرات‌ها، یک خلاء جدی سیاسی را به وجود آورده بود که راست خشمگین پوپولیست آن را پر کرد.

ترامپ با شعار «عظمت را دوباره به آمریکا باز می‌گردانم» سردمدار این جنبش شد. او در جبهه‌ی سیاست خارجی، می‌گفت که چرا مالیات‌دهندگان آمریکایی باید هزینه‌ی اصلی «ناتو» را بپردازند و آلمانی‌های ثروتمند، معاف باشند؟ در دفاع از کارگران هم سؤال می‌کرد: چرا با قراردادهای تجاری ناعادلانه، مشاغل کارگر آمریکایی به چین و مکزیک می‌رود؟ چرا مهاجران غیرقانونی باید کارهای کارگر آمریکایی را با حقوق کم‌تر از آن خود کنند؟ برای جلب آرای طبقه‌ی متوسط و بازنشسته‌ها هم می‌پرسید: چرا مهاجران با به وجود آوردن دسته‌های گانگستری و

تروریست‌های اسلامی باید امنیت ما را به خطر بیندازند و با واردات مواد مخدر جوان‌های ما را به خاک سیاه بنشانند؟ ترامپ (درست مثل ریچارد نیکسون) می‌گفت که «اکثریت خاموش» جامعه همراه با من هستند و علیه نخبگان و هسته‌های قدرت مدار در هر دو حزب دموکرات و جمهوری‌خواه.<sup>1</sup>

نیروی متشکلی که ترامپ را حمایت می‌کرد حاصل پیوند و اتحادی بین جنبش محافظه‌کار و مذهبی تی پارتی (Tea Party) با رسانه‌هایی شبیه به فاکس نیوز (Fox News) بود. اما استراتژی تازه‌ی این اتحاد برای جالب آرای ناراضیان و استفاده از خشم مردم چه بود؟

اول - سیاست مطبوعاتی راست محافظه‌کار، تکیه بر کانال‌های جدی و خسته‌کننده‌ی قدیمی را کنار گذاشت و به فرمت تبلوید (tabloid) یا ژورنالیزم شایعه‌پراکن با مطالب سبک و عامه‌پسند روی آورد. برای آن که مثال روشن بزنیم تصور کنید که چرخشی از فیلم‌های جدی و سخن‌رانی‌های خسته‌کننده، سراسر و صریح ایدئولوژیک به سریال‌های سرگرم‌کننده با پیام‌های غیر مستقیم صورت می‌گیرد. با این چرخش، مرزبندی تازه‌ای هم در عرصه‌ی رسانه‌ها شکل می‌گیرد، «رسانه‌های مردمی و کارگری امریکایی‌ها» در برابر «رسانه‌های نخبه‌پسند لیبرال‌ها». رسانه‌های راست پوپولیست می‌گویند ما متعلق به توده‌های مردم‌ایم، متعلق به فراموش‌شده‌ها. ما به مردم واقعی چشم دوخته‌ایم، به امریکای واقعی، که صدرنشینان و نخبگان آن‌ها را فراموش کرده‌اند.

در مقابل، رسانه‌های لیبرال مثل New York Times و یا CNN اصل را بر آن می‌گذاشتند که مردم (فارغ از جایگاه اجتماعی‌شان) توان بررسی انتقادی از آن‌چه که می‌شنوند و می‌بینند را دارند. البته این تصور در نهایت نخبه‌گرا است. مخاطب

<sup>1</sup> Judis, J. B. (2016). *The populist explosion: How the great recession transformed American and European politics*. New York: Columbia Global Reports.

ایده‌آل رسانه‌های لیبرال، آدم‌های تحصیل کرده و دانشگاه‌رفته هستند و فرهنگ کارگری هم - به گمان آن‌ها - چیزی است که باید آن را به‌سامان و درست کرد. راه‌حل‌های پیشنهادی رسانه‌های لیبرال برای غلبه بر مشکلات و تعدیل تضادهای اجتماعی، بحث و بررسی، کنکاش، تعمق و تبادل نظر و در نهایت چاره‌جویی برای یافتن راه‌حل «برد-برد» برای همه بود. در این نظر، همه‌ی گروه‌های جامعه باید مشارکت می‌داشتند.

اما سیاست راست پوپولیستی، ستیزه‌جو است، در پی شکست بلوک مقابل است، یک «ما» از طرفداران خودش می‌سازد که با «آن‌ها» دشمن است، «آن‌هایی» که بالانشین‌اند، فاسدند و از حال مردم بی‌خبر.

**دوم** - کار این «رسانه‌های مردمی»، شکل دادن یک هویت اجتماعی و وابستگی سیاسی است. این هویت بر یک فرهنگ معین و یک سبک و سیاق زیستن متکی است؛ فیلم‌هایی که می‌بینیم، موسیقی که می‌شنویم، زبانی که با آن حرف می‌زنیم، اصطلاحاتی که به‌کار می‌بریم، قهرمان‌ها و دشمنان ما، اجزای تشکیل‌دهنده‌ی این هویت‌اند.

این هویت مشترک حول کدام نقاط شکل می‌گرفت؟ حول مایی که معتقد و مذهبی هستیم و به کلیسا می‌رویم، مایی که طرفدار ارزش‌های سنتی خانواده هستیم و از «بی‌بندوباری» لیبرال‌ها متنفریم، ما که فمینیسم را احمقانه می‌دانیم و فکر می‌کنیم که وظیفه‌ی مقدس زنان بچه‌داری و خانه‌داری است، ما که حال‌مان از همجنس‌گرایان و دگرباشان به هم می‌خورد و آن‌ها را مریض‌های روانی می‌شناسیم، مایی که مردان گیس‌بلند و زنان پررو و زبان‌دراز، هنرمندان ناهمجور و سنت‌شکن را منحرف می‌پنداریم. مایی که اهل کار شرافتمندانه هستیم و مالیات می‌دهم تا به مثابه کمک‌هزینه‌ی اجتماعی به سیاهان و اسپانیایی‌زبان‌های تنبل و بیکار پرداخت شود.

**سوم** - این گونه رسانه‌ها، در شیوهی ارتباط‌گیری با مردم، احساسات و عواطف آن‌ها را هدف‌گیری می‌کند و نه عقلانیت و اندیشه‌ی آن‌ها را. تکیه بر تصویر و بیان‌های شفاهی است و نه کلمات نوشته‌شده. در این سبک ارتباط‌گیری، این که شما «چگونه قصه‌ای را تعریف می‌کنید»، اهمیت اساسی دارد. برای روشن شدن موضوع، می‌توان کار مداحان را با مقالات جدی و دانشگاهی در روزنامه‌های صحیح مقایسه کرد. حتی اخبار هم باید به شکل سرگرم‌کننده‌ای به اطلاع مخاطبین برسد تا خسته‌کننده نباشد. در این رسانه‌های تازه، از چهره‌های قدیمی محافظه‌کار استفاده نمی‌شود. چهره‌های این رسانه‌های تازه، آدم‌هایی با پیشینه‌ی طبقاتی ساده، ناهموند با ژورنالیست‌های سنتی بودند که می‌توانستند با زبان ساده‌ی کارگری حرف بزنند و در عین حال در طرز گفتار، جنگی و ستیزه‌جو بودند (توجه کنید که زبان ترامپ هم درست مثل مداحان، همین ویژگی‌ها را دارد، خشن، هرزه و پردازش‌نشده است).

**چهارم** - مهم‌ترین استراتژی رسانه‌های راست پوپولیست بازتعریف مفهوم «طبقه» بود. در تعریف این‌ها، آن‌چه یک طبقه را شکل می‌دهد، نه موقعیت اقتصادی آدم‌ها، بلکه هویت فرهنگی آن‌ها است. هم کارگران و هم صاحبان سرمایه در این تعریف، مصرف‌کننده‌ها و طرفداران فرهنگ عامه‌پسند و کوچه‌بازاری‌اند. در مقابل چپ‌های لیبرال که تحصیلات دانشگاهی دارند و صاحبان مشاغل متوسط‌اند، گرایش به «فرهنگ والا» دارند: فرهنگ نخبگان در برابر فرهنگ توده‌های مردمی.

در این استراتژی، صاحبان سرمایه نام‌شان «کارآفرین‌ها» می‌شود که در واقع همراه، دارای منافع مشترک، و نهایتاً در خدمت کارگران هستند و دغدغه‌ی آن‌ها را دارند. در مقابل این گروه، انگل‌هایی از انواع مختلف هستند. از هنرمندان و کارکنان فرهنگی و دانشگاهیان تا بوروکرات‌ها، کارمندان بخش‌های اداری که کار با معنا و مولد نمی‌کنند. به اضافه‌ی یک گروه دیگر «انگل»: آن‌هایی که کمک‌هزینه‌ی اجتماعی می‌گیرند و بی‌کارند (که اکثریت‌شان سیاهان و مردمان آمریکای لاتینی هستند).



تعریف «مردم» در این رسانه‌ها، طبقه‌ی کارگر و «کارآفرینان» سفید، زحمت‌کش و تولیدگر و محافظه‌کار آمریکایی است، در مقابل «نخبگان» زالوصفت از یک سو و «انگل»ها از سوی دیگر.

رسانه‌های طرفدار ترامپ می‌گفتند که نشریات و تلویزیون‌های لیبرال با کارگران از بالا برخورد می‌کنند و این طبقه را نه می‌شناسند و نه برایشان مهم است. رسانه‌هایی مثل فاکس نیوز، برعکس مدعی بودند که ما درایت و ارزش‌های کارگران را ارج می‌نهمیم و فرهنگ آن‌ها را جدی می‌گیریم. در خوانش این رسانه‌ها، فرهنگ طبقه‌ی کارگر سفید، در تقابل با سایر نژادها و مردانه بود. همین معرفی نژادپرستانه، مردسالارانه، مذهبی و طرفدار سلاح از فرهنگ کارگری بود که نقطه‌ی اشتراک آن‌ها با چهره‌ای شبیه ترامپ و سرمایه‌داران محافظه‌کاری نظیر او می‌شد. در این تبلیغات، پوپولیست راست و «کارآفرین» محافظه‌کار، می‌گفت که از مشاغل کارگران سفید، در مقابل لیبرال‌های طرفدار محیط زیست و حامیان تجارت آزاد و واردات از کشورهای دیگر (به‌ویژه چینی‌ها و مکزیکی‌ها)، دفاع می‌کند. گروه اول (لیبرال‌های طرفدار محیط زیست) با دروغ درباره‌ی گرم شدن کره زمین، معادن زغال سنگ و سایر صنایع آمریکایی را به تعطیل می‌کشند. گروه دوم (حامیان تجارت آزاد) هم اجازه می‌دهند که کالاهای ارزان بدون مالیات به بازار داخلی امریکا وارد شود، در حالی که کارگران ما می‌توانند خودشان این کالاها را تولید کنند.<sup>۱</sup>

این که کارگران سفید آمریکایی به پشتیبانی از ترامپ برخاستند، به دلیل «آگاهی کاذب» طبقاتی این کارگران نبود. نمی‌توان گفت که راست پوپولیست کارگران را فریب داده و خیال خود را آسوده کرد. در «لحظه‌ی پوپولیستی» رقابت سختی بین اردوهای مختلف سیاسی در جریان است که خشم و نارضایتی مردم را به سود خود

<sup>1</sup> Peck, R. (2019). *Fox populism: Branding conservatism as working class*. Cambridge University Press.

کانالیزه کند. مشکل آن بود که چپ‌ها و لیبرال‌ها سیاست مناسب برای جلب آرای کارگران سفید آمریکایی را نداشتند. در مقابل، راست پوپولیست بود که در جلب آرای آنها موفق شد.

استیوارت هال به درستی تأکید می‌کند که هیچ همخوانی و سازگاری خودکاری بین موقعیت طبقاتی فرد و سمت‌گیری سیاسی - ایدئولوژیک وی وجود ندارد. اگر بخواهیم اکثریتی از افراد جامعه («مردم») بسازیم و همدلی آن‌ها را کسب کنیم باید کار جدی و درازمدت کرد، این «مردم» به خودی خود و بر اساس «منافع واقعی طبقاتی» شان به سوی نیروی چپ و عدالت‌خواه نمی‌آیند. این که راست پوپولیست توانسته فاصله‌ی فراخ میان کارگران و کت‌وشلوار - کراواتی‌های وال استریت را به شکلی مؤثر و موافق پر کند، نشانه‌ی کار سخت و دقیق آن‌ها است.

فعالان محافظه‌کار با تلاش درازمدت در اندیشکده‌ها، رسانه‌ها و ارتباط گسترده با گروه‌های مردمی که می‌توانستند به‌طور بالقوه به جبهه‌ی آن‌ها بپیوندند، موفق شدند تا گروه‌های متفاوت را زیر پرچم خود جمع کنند. گفتمان این بدیل تازه ایجادشده، ملغمه‌ای است از اخلاق مذهبی - سنتی و محافظه‌کار، ناسیونالیسم اقتصادی و سیاسی، آنتی-فمینیسم و برتری نژادی سفیدها. اتحادی است بین «تولیدکنندگان» و «کارگران»، یعنی همه‌ی آن‌هایی که در مقوله‌ی «امریکایی‌های فراموش‌شده» می‌گنجند. در مقابل «ما» هم تمام «آن‌هایی» قرار دارند که دشمنان عظمت امریکا هستند، یعنی: کشورهای خارجی که جنس ارزان به بازار امریکا می‌آورند، تحصیل‌کرده‌های دانشگاهی و نخبگان سیاسی، بوروکرات‌ها و روشنفکران لیبرال - وطن‌فروش و بی‌خدا، چپ‌ها، دگرباشان و فمینیست‌ها به اضافه‌ی تمام «پارازیت‌ها»: بیکارانی که کمک‌هزینه‌ی اجتماعی می‌گیرند، اقلیت‌های قومی غیر سفید، تروریست‌های اسلامی...

مفید است که در این جا به دوره‌ای از تاریخ ایالات متحده امریکا نگاه کنیم که در آن، چپ پوپولیست تفوق داشت. در این دوره (دهه‌های ۱۹۳۰ - ۱۹۴۰ میلادی) چپ‌های دموکرات امریکایی در دوره‌ی ریاست جمهوری فرانکلین روزولت، در جذب آرای کارگران سفید و سیاه کاملاً موفق بودند. مردمان طبقات پایینی جامعه، این نیرو را در کنار خود و حامی خواست‌هایشان تلقی می‌کردند. چرا که چپ‌های دموکرات توانستند با آن‌ها ارتباط برقرار کنند و به زبان قابل فهم آن‌ها حرف بزنند، و خواست‌های عدالت‌خواهانه آن‌ها را به‌سادگی بیان و صورت‌بندی کنند. اما چگونه؟

در مقابل شیوه‌ی گفتار سرد و تکنوکراتیک نامزد جمهوری خواهان در آن روزگار، سخن‌رانی‌های روزولت، هیجان‌انگیز و با احساسات شدید همراه بود. علیرغم آن که روزولت هم تحصیل‌کرده در دانشگاه‌های قدیمی و نامور بخش شرقی ایالات متحده (مثل هاروارد و پرینستون و ییل) بود، ولی با زبانی حرف می‌زد که برای کارگران دانشگاه‌نرفته هم فهمیدنی بود. روزولت بر آن بود که نقش او به مثابه رئیس‌جمهور، بیش از مهندسی کارآمد اجتماعی است، او وظیفه‌ی رهبری اخلاقی و معنوی هم دارد. سخن‌رانی‌های او، همیشه ساده، عاطفی، پرشور، گرم و قانع‌کننده برای آدم‌های معمولی جامعه بود. روزولت از گفتار تقابل‌جویانه هراس نداشت. صاحبان شرکت‌های بزرگ و سرمایه‌داران مالی را به‌مثابه زالوهایی که خون مردم زحمت‌کش را می‌مکند، به باد حمله می‌گرفت و با استعاره‌های انجیلی می‌گفت که این صراف‌های مبادله‌ی پول را باید از معبد بیرون انداخت. دقت کنید که این گفتار تقابل‌جویانه را امروزه در سخن‌رانی دموکرات‌هایی نظیر اوباما، کلینتون و بایدن نمی‌شنوید. البته البته باید به این امر هم التفات داشت که روزولت سفید، مرد و مسیحی بود و بر خلاف هیلاری کلینتون، اوباما و سندرز (زن، سیاه‌پوست، و یهودی)، راحت‌تر می‌توانست با کارگران سفید امریکایی همخوانی و همانندسازی داشته باشد. اوباما برای مثال، کله‌شقی و سرسختی مورد پسند کارگران سفید را نداشت، سبک

گفتارش شاعرانه، سرد و آکادمیک بود، اهل تقابل با «وال استریت» و سران محافظه‌کار نبود، منش و فرهنگ تحصیل‌کرده‌های دانشگاهی دارای مشاغل سطح بالا و کتاب‌خوان را داشت. توجه داشته باشید که او با محدودیت‌های خودش را داشت. اگر از طرز رفتار مؤدب تحصیل‌کرده‌ی طبقه‌ی متوسط عدول می‌کرد، متهم می‌شد که یک «سیاه‌خیابانی، پرخاشگر و متخاصم» است. رنگ پوست او هم مانعی در جذب همدلی کارگران سفید بود. در مقابل او، ترامپ تأکید بر این داشت که تحصیلات جدی آکادمیک ندارد، سلیقه و ذوق‌اش مثل آدم‌های تحصیل‌کرده‌ی طبقه‌ی متوسط نیست، از ابراز نفرت و بروز خشم ابا ندارد و درست مثل مردم عادی کف خیابان است.

وقتی که او با ما از موسیقی «هیپ-هاپ» در مبارزات دور دوم رقابت‌های انتخاباتی استفاده کرد، متهم به استفاده از موسیقی اراذل و اوپاش محلات فقیرنشین با زبانی هرزه شد (توجه کنید که لیبرال‌های سفید هم «هیپ-هاپ» را موسیقی آدم‌های معقول تلقی نمی‌کنند). اما طرفداران ترامپ از country music یا موسیقی روستایی (که در اصل ویژه‌ی روستاییان جنوب شرقی و غربی ایالات متحده است و نوازندگان آن بیشتر سازهای زهی می‌زنند) به راحتی استفاده می‌کنند، چرا که این سبک موسیقی به طور سنتی متعلق به سفیدها در مقابل جاز و هیپ-هاپ بوده است.

نگاه مرد سالار-سنتی پوپولیسم راست به مسئله زنان هم در این ماجرا قابل توجه است. اگر مردی مثل ترامپ در مقابل دوربین داد و فریاد بکند، این رفتار او مردانه، قوی و محکم تلقی می‌شود. اما اگر همین رفتار از یک سیاست‌مدار زن سر بزند، او را سلیطه و پاچه‌پاره می‌نامند. به همین دلیل زن‌های جبهه‌ی راست پوپولیست، لباس و سر و وضع کاملاً سنتی دارند، بر نقش زن به مثابه موجود درجه دوم و با وظیفه‌ی مادری-همسری در خانه تأکید می‌کنند. اهل کتاب‌خوانی و امور روشنفکری نیستند و اگر کتابی هم دست بگیرند با عنوان‌های «روانشناسی ازدواج و شکوه همسری»

است. از نگاه آنان زن و مرد از دو جنس کاملاً متفاوت و با دو وظیفه‌ی مختلف اجتماعی هستند. این نگاه ضد فمینیستی راست پوپولیست است که باعث می‌شود که رسوایی‌های جنسی مردان این جبهه هیچ از محبوبیت آن‌ها نمی‌کاهد، چون «مرد» واقعی باید هم همین طور باشد.

\*\*\*

اما جامعه‌ی مدنی همواره مرکز مبارزه گفتمان‌ها و چشم‌اندازهای مختلف است. اوضاع هم بعد از انتخاب ترامپ، از همه لحاظ بر وفق مراد پوپولیست‌های راست پیش نرفته است. در مقابل برخوردهای تحقیرآمیز و خصمانه‌ی رییس‌جمهور و طرفدارانش با غیر سفیدها، زنان، دگرباشان، مهاجران و نیروهای ترقی‌خواه جامعه‌ی مدنی به مقابله برخاستند و به بسیج نیرو پرداختند. در فردای نخستین روز ریاست‌جمهوری ترامپ، تظاهرات گسترده در سراسر کشور علیه سیاست‌های زن‌ستیز او به راه افتاد. کم‌تر از یک سال بعد هم شاهد انفجار جنبش اجتماعی و تاریخی MeToo بودیم که از ایالات متحده شروع شد.

وقتی به یاد بیاوریم که طرفداران ترامپ در سال ۲۰۱۶ با شعارهای "All Lives Matter" و "Blue Lives Matter" به میدان آمدند تا بر احساس همدلی با برتری نژاد سفید و همبستگی با خشونت پلیس را به نمایش بگذارند، اهمیت اعتراضات اخیر به قتل بی‌رحمانه‌ی جورج فلویید زیر پرچم "Black Lives Matter" را بهتر می‌فهمیم. در این تظاهرات اخیر و بسیار گسترده علیه نژادپرستی ساختاری - که درعین حال اعتراض به نابرابری طبقاتی در مرگ از کرونا، و کاستی‌های دولت رفاه هم بود- انبوهی از مردمان سفید پوست هم فعالانه شرکت کردند. این اعتراضات به گفته جفری الکساندر، بزرگداشت تاریخی همبستگی بین

نژادهای گوناگون در ایالات متحده بود که به تغییر شگرفی هم در افکار عمومی مردم سفید امریکایی نسبت به تبعیض نژادی منجر شد.<sup>۱</sup>

مایکل والتزر درست می‌گوید که برای غلبه بر پوپولیسم راست باید به مشکلات مردمانی که به آنها روی آورده‌اند توجه جدی کرد. با چشم باز دید که بسیاری از آنان آدم‌هایی در لبه‌ی پرتگاه‌اند، کار دارند اما کارهای موقتی، با حقوق پایین و گاهی هم بیکارند و در حاشیه. باید برای سازمان دهی و دفاع از حقوق همه‌ی این انسان‌ها- مستقل از تعلق جنسی و نژادی شان -باید تلاش کرد. «ممکن است که بسیاری از ما سکولار باشیم و اکثریت آن‌ها مذهبی و معتقد، ممکن است که ما انترناسیونالیست باشیم و آن‌ها ناسیونالیست، ممکن است که آن‌ها فرزندانمانی دارند که در ارتش و یا پلیس کار می‌کنند و اکثر ما فرزندانمان در بخش‌های دیگر به کار مشغول‌اند»، اما باید به خاطر سپرد که برای مبارزه در راه برابری و آزادی، سیاست اتحاد و ائتلاف ضروری است.

باید با همه‌ی آنانی که از نابرابری گسترده بین ابرثروتمندان و انبوه مردم مزدبگیر رنج می‌برند، گفتگو کرد، با حوصله به مشکلات آنان گوش کرد، به آن‌ها گفت که عصبانیت و نگرانی‌های آن‌ها بر حق است و نشان داد که چرا آن‌ها به چنین مشکلاتی دچار شده‌اند. بسیاری از این مردمان، عضو طبقه‌ی کارگر کلاسیک نیستند. مردان و زنان بی‌کار، آدم‌های پیری که حقوق بازنشستگی کافی ندارند، به حاشیه رانده‌شده‌هایی که دستفروشی می‌کنند یا کارهای موقتی دیگر و یا مردمان روستا و شهرهای کوچک در حال مرگ هستند.

اتحاد نزدیک بین پوپولیست‌های راست و نولیبرالیست‌ها را باید برای این‌ها برملا کرد. باید ده‌ها برنی سندرز، سخنران‌های پرشوری که بتوانند با زبان فهما با

<sup>1</sup> Alexander, J. C. (2020) "Hope and a horizon of solidarity – An interview with Jeffrey C. Alexander, *Sociologisk Forskning*, 57(2), P. 189–205. doi: 10.37062/sf.57.21974.

زحمت‌کشان گفت‌وگو کنند، پیام‌چپ‌ها، سوسیالیست‌ها و دموکرات‌ها را به میان مردم ببرند. جز کار درازمدت و با حوصله چاره‌دیگری برای رها شدن از طاعون پوپولیسم راست نیست.<sup>۱</sup>

---

<sup>1</sup> Walzer, M. (2017). The Historical Task of the Left. *Dissent*, 64(2), 116-120.